

غیر متعدی یونند ای بقطع مفصله ومعنی المصراع الا فر
 با ترکی دشمن میکنند آنک قورقودن او ز لور اکی
 و من لم یعرف معنی لفظ یونند بنا قال فی شرح فتح الباری
 الفارسی قد یقید به رجلا لغوی بوضع به من الجبال
 المشهورة فی اکثر نرد بفتحین معنی الحرب مبتدا و پیش
 مصاف قد مر بیانه فی الایضاحه از یوده ای عند المکر
 الذی جرت الحرب معلومت خبره چنانکه مسئله شرح بیست
 دانشمند ای مثل معلومیتها **کاسیت** توانلر زاده
 را دیدیم مذاکراته باره المص بر سر کوریا کا قافا فارسی
 بدرش نشسته و اصل الذی نظارون آثار اموالهم فی
 قیورهم و یتناخرون بها و لذلك فعداین الغنی علی قیور
 و بادرویش زاده مناظره و مباحثه در بیوسته
 للتناخره صندوق ضم الصا والمهله فصیح و مو
 ما وضع علی قبر المیت تربت بدم سنگین است
 ای من الحجر و کتابت زکین ای کتب علم خط ملون
 و قرش ز قام بضم الراء المهملة انما ختمه و المراد کون
 الرخام فراش الصدوق و خشت بیرون کمال الحار
 و سکون الشین المجهولین ای اللنته منه در دست
 والمراد کون الرخام مرصعا به المرفقه بکوریوت
 تخاطب بن الفقیر چه ناند بفتح النون من ما شتن
 ای لا یشبهه لانه استقام انکار ی و من قال ای
 کیف یشبهه حکانه لم یزیم المعنی که خشتی دو فراسم و ده
 ما ترکی یکی که بیج بر بره کتورش و شتی خاک
 ای کفای من التراب بر و کرده یعنی ان ترابه قلیل و یوش
 بپرس سکون الشین ای ابن الفقیر این شنید ای
 هذا الکلام و کلفت خاموش قدر بیانه مع کون ظاهر
 و من تصرف بنا بعد مضیته فی مواضع متعدده بقوله

فمنه

فمنه

فمنه

اسکت

اسکت یعنی ان يقال فی حقه اسکت که تا بدرت
 خطاب لابن الغنی زید بن سنک کوان قدر بیانه
 قریب بر خود و کجندید باشد یعنی حتی بجو کول
 بنف تحت الحجر الثقیل بدین ههشت رسیده باشد
 لحقه جمله که در خست موت الفتوا و راحة قبل الموت
 اربعة موت الامراء و موت العلماء و موت لاغنیاء
 و موت الفقراء و الاول فتنه و الثانی ظلمه و الثانی ث
 حسرت و الرابع راحة **سیت** حرکت که نهند بر سکون
 الراوی بفتح الواو و یای الجمل بکون الهاء
 مقصور من راه اسوده تو کند رفتار **سیت**
 مرد درویش که با رستم بالا ضافه فی الغظین
 فاقه و فقه کتید و لیس علمه حمل من انقال الذی
 بدرمک ای الی بابل موت جانا ای یسینه که سکار
 ای خنیف الجمل آید و الغنی بخلاف کما قال و انک در خست
 و در راحت و سایش کانه عطف نفس زینت
 ماض من زینت مردنش زین هم یعنی ان معاونه
 من هذا المجموع با سه شگ نیست که دشوار را بدلان فراق
 اکثر عسیر بهم حال سیری که زیندی بیاه الوهنه فیها
 بر بد مضارع من زیندن بهترش دان زامیری که
 گرفتار آید **سیت** بزرگی را بر سیدم قدر منله
 از معنی ابن حدیث که اعدی ازید و اظلم عدوک
 العدو و قول من العداوة و هو اسم جنس و لذلك صحیح
 اضافه اعدی الیه لان اسم التفضیل یتنصی تعدد
 ما اضيف الیه اذا کان معرفه نفاک الی من جنسک
 والمراد بالنفس النفس الامارة لا المطمئنة و غیرها
 کنت باعله ضمیر بزرگی که آنکه هر آن دستم که با وی
 احسان کنی دوست گردد ای بصیر صدیقا ک